

منشأشناسی صلاحیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی

عباسعلی کدخدایی*
محمد جواهری طهرانی**

تاریخ تأیید: ۹۱/۴/۶

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۲۶

چکیده

در تبیین نهاد نمایندگی سیاسی و منشأ صلاحیت های نمایندگان مجلس شورای اسلامی عموماً به تبعیت از دیدگاه های کلاسیک لیبرال، به نظریه نیابت نمایندگان از مردم البته با قرائت های کم و بیش متکثری تمسک شده است. با این حال، به جهت عدم مطابقت آثار و الزامات حقوقی مترتب بر اندیشه مذکور با مبانی اندیشه سیاسی اسلام و با لحاظ تفاوت های ماهوی نظام اسلامی و حکومت های عرفی، پرسش از منشأ صلاحیت های نمایندگان، پرسشی در خور تأمل و نیازمند پژوهشی تازه به نظر می رسد. در مقاله حاضر ضمن بازشناسی و نقد دیدگاه های متعارف درباره منشأشناسی صلاحیت های نمایندگان، تسری شأن تقنینی ولی فقیه به مجلس در قالب اصول قانون اساسی به عنوان دیدگاه مختار پذیرفته و تحکیم گردیده است.

واژگان کلیدی: نمایندگی سیاسی، وکالت، وکالت سیاسی، کارگزاری حکومت.

* عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (aliyary1385@gmail.com).

** دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تهران / نویسنده مسئول (tehrani.mj@ut.ac.ir).

مقدمه

مجلس نمایندگان ملت با نام مجلس شورا در عصر مشروطه به مثابه دستاورد تلاش‌های گسترده و پیگیر انقلابیون و مبارزان مشروطه‌خواه تأسیس و البته پس از تجربه مجموعه حوادث تاریخی تلخ، تثبیت گردید. این نهاد از چنان اهمیت و مطلوبیتی در اندیشه سیاسی ایرانیان برخوردار بوده است که پس از انقلاب شکوهمند اسلامی نیز به رغم تحولات و دگرگونی‌های متعدد در ساختارهای حکومتی، نه تنها نهاد مجلس شورا حفظ شد، بلکه حتی به موجب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این نهاد تحکیم و بر استقلال و اقتدار آن افزوده شد.

بی‌شک نهاد مجلس در همه سال‌های پس از پیروزی جنبش مشروطه و البته در دوران تشکیل نظام شکوهمند اسلامی، به رغم همه ضعف‌ها و کاستی‌های احتمالی سرمنشأ خیرات و برکات قابل ستایش و درخور تحسینی بوده است؛ ولی به نظر می‌رسد ماهیت و قواعد صلاحیتی نهاد مذکور با توجه به عاریتی بودن آن در نظام حکومتی ما و همچنین به جهت کارویژه‌های دارای اهمیتش، نیازمند تأمل و تدقیق بیشتری باشد؛ زیرا از دیرباز پارلمان و مجالس قانونگذاری ملی به مثابه تجلی نظامات حکومتی مبتنی بر اندیشه لیبرال دموکراسی و بر پایه این فرض بنیادین که قانونگذاری یک حق بشری است، به رسمیت شناخته شده و تبیین گردیده است.

بر این اساس، جای دارد از خود بپرسیم جایگاه مجلس شورای اسلامی به مثابه نهاد تشکیل‌یافته از نمایندگان مردم در نظام جمهوری اسلامی به عنوان نظامی مبتنی بر ولایت و مشروعیت الهی چیست؟ و با توجه به ابتنای مشروعیت و صلاحیت‌های حکومتی در جامعه اسلامی بر ولایت الهی فقیه جامع‌الشرایط، منشأ صلاحیت‌های نمایندگان مجلس در قانونگذاری و اعمال دیگر وظایف نمایندگی از جمله نظارت بر دیگر ارکان حکومت چیست؟

اگرچه اندک کاوشی در ادبیات حقوقی و سیاسی امروز به روشنی آشکار می‌سازد مشهورترین دیدگاه مطرح در این باره نظریه نیابت از ملت به مثابه اندیشه‌ای کلاسیک در نظام‌واره فکری لیبرال دموکراسی می‌باشد. البته نویسندگان و صاحب‌نظران حقوقی

کوشیده اند با تمسک به توجیهات تئوریک حقوقی و البته به واسطه استناد به مفاهیم سنتی و نوین حقوقی، این نیابت را مطابق با اقتضائات اندیشه حقوقی در جامعه اسلامی نیز معرفی نمایند؛ ولی به نظر می‌رسد تعارضات درونی نظریه نیابت از ملت، به عنوان منشأ صلاحیت‌های نمایندگان مجلس از یک سو و تناقضات و تفاوت‌های این تئوری با واقعیت‌های سیاسی و بایسته‌های اندیشه سیاسی شیعه، ما را به نقد و گذار از این نظریه مجاب می‌نماید.

گفتنی است در این پژوهش، موضوع مهمی که تأثیر بسزایی در نتیجه بحث خواهد داشت، تبیین چیستی مبانی جمهوری اسلامی و به خصوص اقتضائات اندیشه سیاسی شیعه در مسئله نظامات تقنینی است؛ امری که دیدگاه‌ها و نظرات متکثری در باره آن از سوی صاحب‌نظران صادر شده، به رغم شهرت برخی دیدگاه‌ها بعید است بتوان ادعای اجماع و نبود نظر و دیدگاه بدیل در هیچ یک از این موارد را طرح نمود. با این حال، از آنجا که موضوع پژوهش حاضر پرداختن به واکاوی و تبیین مبانی نظام جمهوری اسلامی و بنیادهای اندیشه سیاسی شیعه در حوزه تقنین و قانونگذاری و بررسی دیدگاه‌های مخالف و موافق در هریک از این موارد نیست؛ بنابراین به فراخور مباحث مطرح در این پژوهش، ضمن استناد به منابع معتبر، دیدگاه مشهوری که بیشترین مطابقت با اقتضائات نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران را دارد، به عنوان اصول موضوعه پژوهش مورد استفاده قرار خواهد گرفت و مباحث دیگر بر مبنای این اصول مفروض انگاشته شده، سامان خواهد یافت؛ امری که البته با توجه به محدودیت‌های متعدد یک پژوهشگر، لازمه انجام هرگونه پژوهش و تحقیق است.

براساس راهبرد ترسیم‌شده در سطور پیشین، در نوشتار حاضر برآنیم تا ضمن موضوع‌شناسی منصب نمایندگی مجالس ملی، نخست به واکاوی انتقادی نظریات مبتنی بر نیابت نمایندگان از مردم در اعمال اقتدارات عمومی بپردازیم و پس از آن می‌کوشیم با توجه به ضرورت واقع‌گرایی حقوقی، نظریه‌ای متناسب با اقتضائات و مبانی اندیشه سیاسی شیعه در جهت تبیین منشأ ایجاد صلاحیت‌های قانونگذاری و نظارت برای نمایندگان مجالس شورای اسلامی ارائه نماییم. در واقع مقاله حاضر به دنبال آن خواهد بود تا نظریه بنیادینی که صلاحیت نمایندگان مجلس در اعمال اقتدار

عمومی بر شهروندان و دیگر ارکان حکومت به واسطه قانونگذاری و نظارت را توجیه می‌نماید، واکاوی نماید.

۱. پدیدارشناسی نمایندگی سیاسی و مجالس ملی

در لغت، واژه «نماینده» به معنای «آنکه می‌نماید، هویدا می‌کند و نشان‌دهنده» تعبیر شده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۳۷). در ادبیات حقوقی نیز مفهوم اصطلاحی نمایندگی با مفهوم لغوی این واژه چندان بیگانه نیست؛ چنان‌که گفته شده است: «نماینده، عنوان کسی است که عملی حقوقی برای دیگری و به نام او انجام دهد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۳۶۹). بر این اساس، صاحبان منصب نمایندگی سیاسی، شخص یا اشخاصی اند که به نیابت از سوی مردم و به نام ایشان، به اعمال اقتدار در حیطه امور سیاسی و حاکمیتی جامعه اقدام می‌نمایند. می‌توان مدعی شد نمایندگی سیاسی به سازوکاری اطلاق می‌شود که برای مردم، امکان شرکت در اداره جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنند، از راه انتخاب نمایندگان خود فراهم می‌کند (دلیر، ۱۳۸۸، ص ۳۴).

درباره پیشینه تاریخی خلق این مفهوم نیز می‌توان گفت با تمرکز آمال بشری بر تشکیل و ساماندهی حکومت‌ها براساس خواست و امیال مردم، اصلی‌ترین چالش نظری و کارکردی دلباختگان به افسون دموکراسی، مجراسازی به منظور تأمین حاکمیت اراده عمومی مردم در اداره بزرگ جوامع امروز بشری بود؛ جوامعی که متشکل از جمعیت‌های متکثر و پُرتراکم بوده و امکان مشارکت مردم به گونه مستقیم در تصمیم‌گیری و تمشیت امور آن وجود نداشت. در چنین فضایی بود که توماس هابز برای نخستین بار مفهوم «نمایندگی» را به مثابه نهادی سیاسی - حقوقی مطرح نمود (بشیریه، ۱۳۸۲، ص ۳۴۲). بر این اساس مردم می‌توانستند با تعیین نمایندگانی از مشارکت مستقیم در امور سیاسی صرف‌نظر کرده، امور را به نمایندگان خود محول نمایند. نمایندگان مذکور نیز باید به نام و خواست مردمی که ایشان را برگزیده بودند، صلاحیت‌های سیاسی مربوط را اعمال می‌کردند.

با گسترش و مقبولیت یافتن این اندیشه بود که برخی صاحب‌نظران پا را فراتر از ممکن‌دانستن عمل به این اندیشه نهاد، در حالی که از سر شوق و با چشمانی

اشکبار سرود دموکراسی نماینده‌سالار را در ساحت اندیشه سیاسی سر می‌دادند، مدعی شدند دخالت ملت در امر حاکمیت باید فقط به انتخاب نمایندگان محدود شود (آربلاستر، ۱۳۷۹، ص ۱۲۷) و به همین دلیل، مجلس نمایندگی، اجتماعی از نمایندگان سیاسی ملت محسوب گردید که به عنوان نهاد تقنینی در اندیشه تفکیک قوا از ارکان اصلی تشکیل دهنده حکومت در جوامع گوناگون محسوب می‌گردید. بر این اساس، «مجلس» نهادی اعتباری قلمداد شد که به عنوان رکنی از ارکان حکومت به نیابت از ملت اقدام می‌نمود.

البته در این میان، صاحب‌نظرانی بودند که آشکارا بر ایده نمایندگی سیاسی تاختند و بی‌پروا از اقبال عمومی جامعه به این اندیشه، منتقدانه فریاد می‌زدند که مردم با انتخاب واسطه‌هایی به نام «نماینده» دیگر حضور و نقشی در تعیین سرنوشت جامعه سیاسی خود نخواهند داشت (روسو، ۱۳۷۹، ص ۳۷۷).

اما در این باره که کارویژه اصلی این مجالس در حکومت‌ها چیست؟ یا اینکه چه باید باشد؟ در میان صاحب‌نظران اختلافاتی وجود دارد، در حالی که برخی از صاحب‌نظران با تکیه بر زمینه‌های تاریخی منجر به شکل‌گیری نخستین مجالس قدیمی در یونان و روم باستان و همچنین فلسفه شکل‌گیری نخستین مجلس از نسل مجالس نوین در انگلستان، به اصالت نظارت به عنوان کارویژه اصلی مجالس نمایندگی قائل شده، معتقدند در واقع تقنین به عنوان ابزاری در جهت اعمال نظارت پیشینی بر اعمال حاکمان، در صلاحیت مجالس مردمی قرار گرفته است (کدخدایی، ۱۳۸۸، ص ۱۷)؛ ولی اجمالاً می‌توان گفت بنا بر نظر مشهور در ادبیات حقوقی و اندیشه سیاسی، به تبع شهرت عنوانی مجالس نمایندگی نزد افکار عمومی به مجالس قانونگذاری، کارویژه اصلی این مجالس، قانونگذاری بوده و به تبع ضرورت نظارت بر اجرای درست این قوانین، صلاحیت نظارت بر کارکرد دیگر ارکان حکومت را نیز دارند* (قاضی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۲-۲۱۳).

* شاید بتوان گفت این ایده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد پذیرش واقع شده است و در همین باره پس از تبیین ساختار سه‌گانه حکومت ذیل نظر ولایت مطلقه امر در اصل ۵۷ قانون اساسی، بلافاصله در اصل ۵۸، تقنین در صلاحیت مجلس شورای اسلامی قرار گرفته و به تبع آن صلاحیت نظارتی مجلس شورای اسلامی بر عملکرد قوای دیگر در اصول متعددی از قانون اساسی از جمله اصول ۷۶-۸۴ و ۸۷-۹۰ به رسمیت شناخته شده است.

با این اوصاف، صلاحیت تقنینی و نظارتی نمایندگان مجلس شورای اسلامی دربردارنده نوعی استیلاء و برتری در تحمیل اراده ایشان نسبت به دیگر کارگزاران حکومتی از یک سو و شهروندان از سوی دیگر است. بر این اساس، باید از خود پرسید مبنای مشروعیت این تحمیل اراده و استیلاء هرچند به گونه نظام‌مند و نهادینه در سیاق قوانین و مکانیزم‌های نظارتی کدام است؟ پاسخی که در بخش‌های آتی این نوشتار به دنبال تحصیل آن خواهیم بود.

۲. نیابت از ملت، منشأ صلاحیت نمایندگان سیاسی

مشهورترین دیدگاه در توجیه و تشریح ماهیت و منشأ صلاحیت نمایندگان سیاسی و به تبع آن نمایندگی مجلس شورای اسلامی، نظریه نیابت‌داشتن نمایندگان از سوی مردم می‌باشد. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد صلاحیت‌ها و اختیاراتی که امروزه برای نمایندگان اعم از قانونگذاری و نظارت شناسایی شده، در واقع صلاحیت‌هایی است که اصالتاً در اختیار مردم بوده، به واسطه برقراری رابطه نیابت میان نمایندگان مجلس و مردم این صلاحیت‌ها به نمایندگان تفویض شده است؛ بنابراین احکام مندرج در اصول قوانین اساسی که در مقام تبیین و تفصیل صلاحیت‌های مجالس قانونگذاری و نمایندگان عضو آن می‌باشند؛ در حقیقت فقط یک وضعیت واقعی و حقوقی موجود بین نماینده و مردم را شناسایی نموده است. بر این اساس، منشأ حقیقی صلاحیت‌های نمایندگان، رأی برآمده از فرایند انتخابات و نیابت از مردم خواهد بود و قانون اساسی فقط این حقیقت را شناسایی کرده و به رسمیت شناخته است.

اندیشه مذکور یک تئوری پردازانه بومی و مبتنی بر معرفت‌شناسی حقوقی شیعی نیست، بلکه نظریه‌ای مبتنی بر نظامات دموکراسی و برگرفته از بنیادهای معرفت‌شناسانه لیبرال می‌باشد؛ چه آنکه در زیست بوم اندیشه‌های حقوقی و سیاسی امروز از یک سو بر مبنای تفکر لیبرالیسم و از سوی دیگر، به واسطه دل‌باختن بر افسون اثبات‌گرایی، اصالت اراده شهروندان و محوریت آزادی‌های عمومی ایشان به گونه اطلاق، بنیان‌نگرش دموکرات‌مآبانه‌ای قرار گرفته که به مثابه الهه‌ای تقدیس‌شده به ابنای بشر معرفی می‌گردد (ر.ک: جونز، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۵۶).

در این هرم بینشی چنان القا شده است که همه افراد بشر به طور مطلق و البته محدود به قاعده طلایی نفی ضرر، آزاد و رها از الزامات هنجاری در حوزه رفتار و اعمال فردی و اجتماعی خویش‌اند و از آنجا که هیچ ایدئولوژی هنجاری پذیرفته شده‌ای به عنوان مسیر حقیقی منتهی به سعادت مطلق نزد ایشان وجود ندارد، به همین دلیل باید افراد را تا جای ممکن آزاد و رها باقی گذاشت تا خود برای تعریف سعادت و برگزیدن مجرای تحصیل آن تصمیم‌گیری کنند و حتی در صورت ضرورت، فقط خود افراد جامعه‌اند که می‌توانند با آزادی کامل و با در نظرگرفتن ضرورت‌های زندگی اجتماعی، به صورت ارادی و کاملاً آگاهانه نسبت به سلب یا محدود نمودن برخی از آزادی‌های خود در قالب تصویب و اجرای قوانین اقدام نمایند (آرنت، ۱۳۶۱، ص ۲۲۳). جان لاک نیز به مثابه یکی از صاحب‌نظران عصر روشنفکری اروپا، تنها مرجع صالح برای قانونگذاری را افراد جامعه می‌داند؛ زیرا معتقد است فقط شهروندان می‌توانند با انتخابت‌های ارادی و خودآگاهشان، آزادی خود را سلب یا محدود نمایند (لاک، ۱۳۷۹، ص ۹۸-۹۹).

در واقع از آنجا که اصلی‌ترین چالش کارکردی تئوری لیبرال دموکراسی، عدم امکان اجتماع متمرکز همه افراد ملت در جوامع بزرگ انسانی امروز است، به همین جهت هواخواهان این نظریه ادعا کرده‌اند شهروندان با انعقاد قرارداد اجتماعی، اراده‌های خود را در هم می‌آمیزند (روسو، ۱۳۸۰، ص ۳۶۳-۳۶۸) و بدین وسیله اراده‌ای عمومی خلق می‌کنند و پس از آن این اراده عمومی است که قانونگذاری می‌کند (پرادل، ۱۳۸۱، ص ۴۳). اگرچه نظریه مذکور توجیه دموکراتیکی برای قانونگذاری حکومت‌های برخاسته از قرارداد اجتماعی ارائه نموده است؛ ولی به نظر می‌رسد نگاه کانت نگرش واقع‌گرایانه تری در این باره باشد، تا جایی که معتقد است در حکومت‌هایی که بر رضایت و قبول عقلانی مردم بنا شده، مردم از قوانینی پیروی می‌کنند که به وسیله نمایندگانشان به تصویب رسیده است* (کانت، ۱۳۸۰، ص ۱۷۲ / سالیوان، ۱۳۸۰، ص ۱۶۹-۱۷۰).

* بر این اساس که مبنای حقیقی تقنین را رأی و اراده همه مردم بدانیم، براساس نظریه نمایندگی عمومی یا ایده وکالت سیاسی، نمایندگان مجالس به نمایندگی و به نیابت از سوی مردم، اقدام به تشریح بایدها و نبایدهای قانونی خواهند نمود (بکاریا، ۱۳۷۴، ص ۳۹).

براساس قرائت وطنی اندیشه مذکور، نهاد مجلس شورای اسلامی نیز چیزی نیست جز اجتماع نمایندگان و وکلای ملت که به نیابت از سوی ایشان به قانونگذاری و نظارت بر امور اقدام می‌نمایند. در این اندیشه، قانونگذاری حق ملت فرض شده است که ملت به واسطه انتخابات، ضمن تعیین نائبانی برای خود، اعمال این حق را بر عهده ایشان قرار می‌دهند؛ بنابراین می‌توان گفت قانونگذار عبارت است از کسانی که ملت در انتخابی آزاد، آنها را انتخاب می‌کند تا در وضع قوانین مناسب «نایب»^{*} آنها شوند^{**} (حسینی شیرازی، ۱۴۰۷، ص ۷).

هواخواهان وطنی نظریه نمایندگی سیاسی همچون برخی از اسلاف قائل به این اندیشه در مغرب‌زمین، به منظور ترویج و توجیه دیدگاه مذکور در عالم حقوق و یافتن مبنایی موجه در تبیین ماهیت نظامات مبتنی بر آن، کوشیده‌اند نهاد نمایندگی سیاسی را به واسطه تمسک بر نهادها و مفاهیم حقوقی تحکیم نمایند. از جمله اصلی‌ترین نهادهای حقوقی که هواخواهان نظریه نمایندگی سیاسی به آن احتجاج نموده‌اند، وکالت بوده است و نوشتار حاضر نیز در مقام واکاوی انتقادی همین دیدگاه می‌باشد.

با توجه به اختلاف نظرهای مطرح درباره وکالت سیاسی نمایندگان، می‌توان گفت قائلان به این ایده، نهاد وکالت را در دو مفهوم متفاوت به کار گرفته‌اند: اول، وکالت در مفهوم عقد وکالت موجود در اندیشه کلاسیک فقهی و حقوقی که البته با توجه به اقتضائات حکومت‌های امروزی تغییراتی در اوصاف و احکام مترتب بر این عقد بدون تغییر ماهیت آن ایجاد شده است و می‌توان این نظریه را به عنوان «وکالت در مفهوم سنتی آن» نام‌گذاری کرد؛ دوم، وکالت به عنوان عقدی مستقل در ساحت حقوق عمومی

* نایب به کسی گفته می‌شود که از سوی فرد دیگر اختیار دارد تا امر یا اموری را انجام دهد که ممکن است اختیاری و ناشی از قرارداد باشد «مانند نیابت وکیل از جانب موکل» یا قهری و ناشی از حکم قانون «مانند نیابت پدر و جد پدری از طفل صغیر» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۳۶۰۶-۳۷۱۰).

** البته برخی نویسندگان فراتر از تبیین مذکور، وکالت سیاسی و نیابت از ملت را مبنای مشروعیت حکومت در جامعه اسلامی دانسته‌اند. بر این اساس، مبنای مشروعیت حکومت، عقد وکالتی است که میان مردم و حاکمان منعقد شده است و قلمرو موضوعی این عقد نیز همه امور لازم در اداره و تمشیت جامعه می‌باشد؛ بنابراین مردم می‌توانند در جهت اعمال کنترل و نظارت بر حاکمان، به جهت جایز بودن عقد وکالت، حاکمان را عزل کنند (حائری یزدی، ۱۹۹۴، صص ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷ و ۱۳۳).

که می‌توان آن را عقدی با ماهیت و اوصافی متفاوت از عقد وکالت در حقوق خصوصی محسوب کرد. در ادامه به بررسی نظرات مذکور خواهیم پرداخت.

۲-۱. وکالت در مفهوم سنتی آن

«وکالت»^{*} از ریشه «وکل» و به معنای واگذار کردن، اعتماد و تکیه کردن به دیگری است (معلوف، ۱۳۶۲، ص ۹۱۶)؛ ولی در اصطلاح، وکالت یکی از عقود شرعی بوده که به استنابه در تصرف تعریف می‌شود (شهید ثانی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۱ / نجفی، ۱۳۹۲، ج ۲۷، ص ۳۵۱ / محقق حلّی، ۱۴۰۹، ص ۴۲۵ / خمینی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۶۷). وکالت، بنا بر عقید بودن^{**} دارای سه رکن موکل، وکیل و مورد وکالت است^{***} (نجفی، ۱۳۹۲، ج ۲۷، ص ۳۸۷-۳۹۴). در تطبیق این عقد با نهاد نمایندگی مجلس قانونگذاری می‌توان آحاد ملت را به عنوان «موکل» محسوب کرد و نمایندگان را «وکیل» ملت دانست که از سوی ایشان انتخاب شده‌اند و به نام ایشان نسبت به انجام مورد وکالت یعنی قانونگذاری و دیگر صلاحیت‌های نمایندگان مجلس اقدام می‌کنند.

گفتنی است ابتدائاً در اروپا نیز ماهیت نمایندگی همان وکالت در مفهوم کلاسیک حقوق خصوصی تلقی می‌گشت؛ ولی پس از انقلاب فرانسه و با رواج اندیشه حاکمیت ملی، این تلقی باطل اعلام شد (قاضی، ۱۳۷۲، ص ۶۸۲). در میان متفکران اهل تسنن نیز

* در این هندسه فکری ادعا شده است در تقسیم فقهی نسبت به دو دسته احکام تأسیسی و امضایی تصریح شده است ... مفهوم وکالت و نمایندگی به حوزه امضا مربوط می‌شود، نه تأسیس. همچنین، در تقسیم‌بندی دیگری حکم را به حکم تبعیدی و غیرتبعیدی تقسیم می‌کنند. مفهوم وکالت و نمایندگی، مفهومی اعتباری، امضایی و غیرتبعیدی است؛ بنابراین می‌توان در جهت تأمین اقتضائات کارکردی امروز، خصوصیت یا ویژگی‌های خاصی را که در عقد وکالت سنتی وجود ندارد، به این عقد القا نمود (دلیر، ۱۳۸۸، ص ۴۲).

** اگرچه طبق دیدگاه مشهور فقهی، عقد دانسته شده است؛ ولی برخی نویسندگان و فقیهان معتقدند وکالت نوعی ایقاع است (ر.ک: طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۴).

*** نهاد وکالت دارای ارکان خاص خود می‌باشد که عبارت‌اند از: «موکل» به معنای واگذارکننده مورد وکالت که باید ضمن برخوردارگی از اهلیت استیفا دارای حق تصرف در مورد وکالت نیز باشد (نجفی، ۱۳۹۲، ج ۲۷، ص ۳۸۷)، «وکیل» یعنی کسی که وظیفه وکالت به او سپرده شده و او نیز پذیرفته است (همان، ص ۳۹۳-۳۹۴) و «مورد وکالت» به امری گفته می‌شود که بر عهده وکیل قرار گرفته تا انجام دهد (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۴۰).

در توجیه ماهیت نمایندگی مجالس قانونگذاری، مشهورترین ایده، نظریه وکالت در مفهوم سنتی آن می‌باشد (ر.ک: خطیب، ۱۳۹۵، ص ۲۷۵-۲۸۵ / علامه حلی، ۱۴۲۷، ص ۷۳ / خالدی، ۱۴۰۶، ص ۱۳۳-۱۳۵).

قائلان به این نظریه به منظور توجیه تفاوت‌هایی که میان نمایندگی سیاسی و عقد وکالت در فقه و حقوق خصوصی وجود دارد، مدعی شده‌اند: «مفهوم مدرن نمایندگی، با مفهوم وکالت فقهی قابل جمع است؛ دلیل آن هم اینکه باب وکالت از ابواب معاملات و عقود است،* نه از باب عبادات و تعبدیات. باب معاملات، الغای خصوصیت را به راحتی برمی‌تابد» (دلیر، ۱۳۸۸، ص ۳۵). براساس مطالب پیش گفته ادعا شده است که می‌توان دو مفهوم نمایندگی سیاسی و وکالت فقهی را در یک جهت دید و به نظر می‌رسد نمایندگی سیاسی را در کتاب الوکالة فقه می‌توان مورد مطالعه جدی قرار داد و به این نتیجه دست یافت که از جهت ماهیت، چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند. در هر دو، ایجاب و قبول وجود دارد. در هر دو، انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده وجود دارد. همچنین، از جهت ارکان، یکی بوده، بین نیابت و وکالت نیز تفاوتی وجود ندارد. در مشروعیتشان نیز می‌توان به کتاب، سنت و اجماع استدلال کرد؛ چنان‌که فقها استدلال کرده‌اند. اگر هم تفاوت بدوی دیده شود، می‌توان با الغای خصوصیت، آنها را یکسان دید (همان، ص ۴۷-۴۸).

همچنین، ممکن است قائلان به دیدگاه وکالتی دانستن ماهیت نمایندگی مجلس شورای اسلامی در تأیید دیدگاه خود به برخی سخنان امام خمینی نیز تمسک نمایند؛ به عنوان مثال، ایشان در سال ۱۳۵۹ خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی فرمودند: «شما وکیل مردمی هستید که همه اسلام را می‌خواهند» (خمینی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۱).

اما اگر بخواهیم ماهیت نهاد نمایندگی مجلس را وکالت در مفهوم سنتی آن بدانیم، ناگزیر با برخی اشکالات و پرسش‌های بدون پاسخ مواجه خواهیم شد که در ادامه به

* شایان ذکر است وکالت، انواع و اقسامی دارد؛ همچون: وکالت انتخابی، وکالت انفرادی، وکالت ایقاعی، وکالت بامعاوضه، وکالت بلاعزل، وکالت تسخیری، وکالت تشریحی، وکالت جمعی، وکالت خاص، وکالت خصومت، وکالت دادگاه، وکالت در بیع، وکالت در توکیل، وکالت در طلاق، وکالت در عبادت، وکالت در قبض، وکالت در قصاص و وکالت در محاکمه و در مجموع بیش از ۴۸ نوع وکالت وجود دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۳۸۳۳-۳۸۴۲).

این موارد پرداخته خواهد شد:

۱. در صورتی که ماهیت منصب نمایندگی مجلس شورای اسلامی را نوعی وکالت از سوی مردم بدانیم، بنا بر قاعده کلی در عقد وکالت، هر چیزی که شخص مستقلاً بتواند در آن تصرف کند، صحیح است که در آن امر وکیل بگیرد؛ وگرنه اعطای وکالت در آن موضوع باطل می‌باشد (طوسی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۶۵)، در حالی که بنا بر قواعد کلامی و فقهی «اصل بر این است که حکم و دستور هیچ کس نسبت به دیگری نافذ نیست (اعم از اینکه این حکم به صورت عام و کلی در صیاق قوانین صادر گردد یا اینکه حکمی موردی و خاص مثلاً از حیث اعمال نظارت باشد)، مگر حکم و دستور کسی که بنا به استحقاق ذاتی خود، مالک و خالق باشد» (خمینی، ۱۳۴۳، ص ۱۰۰).

بر مبنای استدلال مذکور تنها مبنای تحدید آزادی انسان همان مبدأ تحدید اصل هستی اوست و او برای هرچیز اندازه ای قرار داده است: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر: ۴۹) و اگر کسی از نزد خود به صدور فرامین لازم‌الاجرا اقدام نماید، باید آگاه باشد که داعیه وصف نامحدود برای موصوف محدود در سر پروراندن و برای موجودی که موسوم به وسمه‌ی دائمی عبودیت است، ادعای ربوبیت نموده است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۷-۱۰۹) و قانونگذاری مصداق اجلی این اعمال اقتدار و تحمیل نظر می‌باشد.

بر این اساس، از آنجا که با توجه مقتضای اندیشه سیاسی اسلام و به خصوص باورهای اعتقادی شیعه، جز خداوند و از آن جمله مردم، فاقد مشروعیت قانونگذاری اند، پس تعیین وکیل از جانب مردم برای انجام تقنین در جامعه اسلامی نامشروع خواهد بود؛ بنابراین اعطای نیابت در این باب فاقد مشروعیت است.

۲. افزون بر اشکال اول، پرسشی که عمیقاً نظریه نمایندگی سیاسی را با چالش مواجه می‌سازد آنکه آیا نمایندگان باید نظرات مردم را بازگو نمایند یا اینکه بازگوکننده نظرات خود هستند؟ (میل، ۱۳۸۶، ص ۲۴). بنا بر اینکه نمایندگی مجلس را از باب وکالت در مفهوم سنتی آن قلمداد کنیم، به ناچار آثاری چند بر آن بار خواهد شد که از آن جمله است ضرورت محدود نمودن اقدامات نمایندگان براساس وکالتی که مردم به ایشان داده‌اند (رنی، ۱۳۷۴، ص ۳۴۹) و اینکه هر نماینده وظیفه منعکس کردن آرا و

خواسته‌های گروهی از مردمی را بر عهده دارد که او را به عنوان نماینده خود انتخاب کرده‌اند (دلیر، ۱۳۸۸، ص ۳۵).

بر این اساس، توجه‌ناداشتن مجلس به خواسته‌ها و تمایلات هیئت رأی‌دهندگان و وضع خط مشی‌ها برخلاف خواسته آنان نوعی الیگارشی محسوب می‌گردد و در نتیجه اقدامات نمایندگان فاقد وصف الزام‌آور حقوقی خواهد بود (رنی، ۱۳۷۴، ص ۳۴۹)؛ به همین دلیل، نمایندگان باید همواره نظر و خواست مردم را در نظر گیرند تا اظهارنظرها و تصمیم‌گیری‌هایشان در محدوده حقوق موکلان و برای مصالح آنان باشد. نمایندگان مذکور نمی‌توانند نظرهای شخصی خود را ملاک عمل قرار دهند و اگر تصمیماتی برای نفع و منفعت خویش بگیرند، باطل است (حائری یزدی، ۱۹۹۴، ص ۱۲۰-۱۲۱). همچنین، چنانچه در موردی آشکارا ثابت شد که خواست و اراده عموم مردم با دیدگاه نمایندگان مجلس مغایر است، در آن صورت دیدگاه جمهور ملت و نه تصمیم نمایندگان مجلس باید ملاک عمل باشد، در حالی که می‌دانیم نه در نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران و نه در هیچ یک از حکومت‌های دیگر چنین آثار و تبعاتی که اقتضای مسلم و کالتی دانستن ماهیت نمایندگی مجالس قانونگذاری می‌باشد، پذیرفته نشده است.

۳. درباره این ادعا که مفهوم مدرن نمایندگی، با مفهوم وکالت فقهی قابل جمع است و اینکه مواردی همچون غیرقابل عزل بودن وکیل را می‌توان به واسطه الغای خصوصیت بر اوصاف عقد وکالت میان مردم و نمایندگان مجلس برطرف ساخت (دلیر، ۱۳۸۸، ص ۳۵)، باید گفت معمولاً الغای خصوصیت به معنای تسری حکم یک موضوع به موضوع دیگر فهم می‌گردد؛ ولی در مسئله حاضر دقیقاً مشخص نیست منظور از القای خصوصیت در عقد وکالت چیست؟ افزون بر این ابهام، شایان ذکر است الغای خصوصیت در عقود تا جایی ممکن است که باعث تغییر ماهیت و ذات عقد یا امر حقوقی مذکور نباشد، حال آنکه با توجه به اینکه ماهیت و ذات وکالت نوعی اذن بوده و به همین جهت گفته شده است که عقد وکالت از جمله عقود اذنی می‌باشد؛ پس مواردی چون جایز بودن عزل وکیل به اراده موکل یا انحلال عقد وکالت به فوت و حجر طرفین و اصالت اراده موکل در مقابل اراده وکیل و انتساب اعمال حاصل اراده

وکیل فقط به موکل و نه فرد دیگر، از اوصاف ذاتی عقد وکالت قلمداد می‌گردد (شهید ثانی، [بی تا]، ج ۲، ص ۱۱ به بعد / نجفی، ۱۳۹۲، ج ۲۷، ص ۳۵۱ به بعد / محقق حلّی، ۱۴۰۹، ص ۴۲۵ به بعد) و الغای خصوصیتی که مغایر این امور باشد، عملاً ماهیت اذنی عقد وکالت در حقوق خصوصی را متحول و دگرگون خواهد ساخت و به واسطه تحقق این تحول، جز بطلان نمی‌توان نتیجه‌ای بر این‌ها بار کرد. بنا بر مراتب مذکور به نظر می‌رسد رابطه عقد نیابت ادعایی میان مردم و نمایندگان، وکالت در مفهوم کلاسیک آن نمی‌تواند باشد.

۲-۲. وکالت در مفهوم نوین آن، عقدی منحصر به فرد در حوزه حقوق عمومی

اقتضائات و محدودیت‌های خاصی که در مباحث کلاسیک حقوق وجود دارد، باعث شد طرح نظریه وکالت سیاسی چندان موافق مبانی و نگرش پذیرفته شده درباره عقد وکالت مصطلح در حقوق خصوصی قلمداد نشود. در این باره برخی از هواخواهان اندیشه نمایندگی سیاسی سعی در ارائه پردازشی نو از مفهوم وکالت در چهارچوب مباحث حقوق عمومی داشته‌اند و به همین منظور وجوه ممکن در دلالت واژه وکالت در ادبیات حقوقی را به شرح ذیل تبیین نموده‌اند:

۱. اذن در تصرف: در این صورت (اعطای اذن به مأذون) عقد نخواهد بود و در استمرار صلاحیت، استمرار اذن لازم است.
۲. استنابه در عمل: همان عقد وکالت مرسوم در فقه است. در این مرتبه، وکیل نایب مناب موکل است و تصرفاتش به نام موکل خواهد بود. استمرار این عقد نیز همچون اذن، برای استمرار صلاحیت نایب لازم می‌باشد و در صورت موت و حجر یکی از طرفین، عقد وکالت منحل می‌شود؛ زیرا این عقد از زمره عقود جایز می‌باشد.
۳. ایجاد سلطه و ولایت برای غیر: این نوع عقد که می‌توان آن را به لفظ وکالت خواند، با استناد به «أوفوا بالعقود» الزام آور خواهد بود؛ همچنان‌که بیعت از همین گونه است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۵۷۴-۵۷۵).

در افق اندیشه این ایده سومین مدلول برای واژه وکالت همخوانی بیشتری با اوصاف و تعریف منصب نمایندگی سیاسی دارد. همچنین، برخی دیگر از

نویسندگان در تکمیل این ایده و رفع نارسایی مفهوم متداول وکالت در حوزه حقوق عمومی، ویژگی های مضاعفی بر اوصاف وکالت در حقوق خصوصی را برای آن برشمرده اند؛ برای مثال، یکی از نویسندگان معتقد است ویژگی های ملی بودن و غیرقابل عزل بودن از جمله خصوصیات است که در عرصه حقوق عمومی بر نهاد وکالت افزوده شده، بر این اساس:

ملی بودن یعنی وکیل، نماینده تمام مردم است، نه فقط نماینده کسانی که به وی رأی داده یا مردم حوزه ای که وی را به وکالت برگزیده اند و غیرقابل عزل بودن در این وکالت به این معنا خواهد بود که برخلاف وکالت در امور فردی که عقدی جایز است و موکل هر وقت بخواهد می تواند وکیل خود را عزل نماید، وکالت سیاسی غیرقابل عزل است و موکلان حتی نمی توانند اختیارات وکیل خود را محدود نمایند. (هدایت نیا، ۱۳۸۵، ص ۳۶-۲۶).

اندیشه مشابه این نظر را می توان در بعضی آثار نویسندگان متأخر ذیل تأثیر اندیشه های به عاریه گرفته شده از نظام حقوقی فرانسوی البته با طرح استدلال هایی دیگر ملاحظه کرد. در جغرافیای اندیشه ایشان اصلی ترین سخن، تفکیک قائل شدن میان دو ساحت عمومی و خصوصی برای حقوق می باشد. در واقع ایشان جنس و ماهیت قواعد و نهادهای تأسیسی هریک از این دو رشته حقوقی را متفاوت و مستقل از یکدیگر می دانند.

هواخواهان این نظریه در مقدمه بحث خود قویاً بر تفاوت دو حوزه حقوقی در جامعه تأکید نموده، این تفاوت را نیز به نظریات تاریخی رومیان نسبت می دهند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۱۱) و در ارائه وجه تمایز این دو حوزه از یکدیگر معتقدند موضوع حقوق خصوصی در درجه نخست، فرد است و موضوع حقوق عمومی، کلیت جامعه می باشد* (قاضی، ۱۳۷۲، ص ۶۵). بر این اساس، گفته شده نمایندگی مجلس شورای اسلامی همچون منصب نمایندگی در دیگر جوامع منصبی است که به واسطه یک عقد از جانب مردم برای اعضای مجلس شورای اسلامی حاصل می گردد؛

* تقسیم بندی مذکور در حقوق کشورهای نظام رومی - ژرمنی پذیرفته و به غایت تأثیرگذار بوده است (برای آشنایی بیشتر با این تقسیم بندی و معیارهای بازشناسی دو حوزه عمومی و خصوصی از یکدیگر، ر.ک: فون هایک، ۱۳۸۰، ص ۲۰۴-۲۰۷).

ولی این عقد، تأسیسی منحصر به فرد در حیطة دانش حقوق بوده، نباید آن را با معیارها و عناوین مطرح در حقوق خصوصی مورد ارزیابی قرار داد (حبیب‌نژاد، ۱۳۸۵، ص ۱۴۸-۱۲۵).

از منظر هواخواهان نظریه مذکور عقد ادعایی چنین تبیین و تفصیل داده خواهد شد: در نمایندگی پارلمان، طرفین پیمان دو دسته‌اند: گروه انتخاب‌کننده (مردم رأی‌دهنده) و گروه انتخاب شونده؛ یعنی همه، اکثریت یا گروهی از دارندگان حق رأی که در روز انتخابات پای صندوق‌های رأی می‌روند و فرد مورد نظر خود را برمی‌گزینند. البته بر خلاف قراردادهای حقوق خصوصی، طرفین این پیمان به طور دقیق مشخص و هویدا نیستند و به دلیل مخفی بودن آرا معلوم نمی‌شود چه کسی به چه فردی رأی داده و اعطای نیابت کرده است (همان).

موضوع پیمان مذکور اعمال حاکمیت است.^{*} البته به لحاظ دامنه، به خوبی مشخص و معلوم نیست (قاضی، ۱۳۷۲، ص ۶۸۳) و در باب توجیه این ابهام نیز عدم امکان پیش‌بینی دقیق مصادیق تقنین یا نظارت را مستمسک قرار داده‌اند. به علاوه فقط ضمانت اجرای قابل اعمال درباره نمایندگان متخلف، عدم انتخاب مجدد ایشان در دوره انتخابات بعدی است (هاشمی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۲).

بنابراین اولاً، ماهیت عقد وکالت سیاسی به عنوان تأسیسی منحصر به فرد در حقوق عمومی، ماهیتی متفاوت از عقد وکالت در مفهوم سنتی آن دارد؛ ثانیاً، آثار ناشی از این عقد نیز متفاوت از آثار عقد وکالت در حقوق خصوصی می‌باشد؛ برای مثال، ادعا شده است این عقد از جمله عقود لازم به نظر می‌رسد، در حالی که وکالت در مفهوم سنتی آن عقدی جایز می‌باشد (نجفی اسفاد و محسنی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۰).

عقد مورد نظر اگرچه از آن جهت که در ذات خود گونه‌ای از اعطای نیابت است و به همین دلیل با عنوان وکالت سیاسی یا وکالت در حیطة حقوق عمومی از آن یاد می‌شود؛ ولی از جهات گوناگونی متفاوت از ماهیت و ذات عقد وکالت متعارف در حقوق خصوصی بوده، شاید بتوان گفت بهتر آن بود که هواخواهان این

* حاکمیت را به قدرت برتر فرماندهی یا امکان اعمال اراده‌ای فوق اراده‌های دیگر تعریف نموده‌اند (قاضی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۷).

نظریه همچون برخی نویسندگان دیگر اساساً از لفظ وکالت در نام گذاری این نظریه استفاده نمی‌کردند و آشکارا این عقد را عقدی مستقل و منحصر به فرد در عرصه حقوق عمومی معرفی می‌نمودند.

به رغم تلاش صورت گرفته در جهت انجام پردازشی نوین از عقد وکالت در چهارچوب مباحث حقوق عمومی، به نظر می‌رسد نه تنها همچنان برخی از ایرادات سابق به قوت خود باقی است، بلکه حتی پردازش نوین نظریه، ایرادات لاحق را نیز بر آن افزوده است.

۱. ماهیت اذنی عقود نیابتی و اقتضائات ذاتی نیابت از جمله اصالت داشتن اراده نایب در مقابل اراده اصیل نیابت‌دهنده، مانع از آن است که بتوانیم عقد پردازش شده در حیطه حقوق عمومی را به مثابه نوعی نیابت ذیل عنوان عقد وکالت حتی در مفهوم نوین آن تلقی کنیم. بر این اساس، اینکه ادعا شده است سومین دلالت مفهومی دانش، واژه وکالت بر ایجاد سلطه و ولایت برای غیر تطبیق می‌نماید (متظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۵۷۴-۵۷۵)، عمیقاً محل مناقشه خواهد بود؛ زیرا با پذیرش اصالت اراده موکل در مقابل وکیل، فرض سلطه و ولایت داشتن وکیل نسبت به موکل منتفی خواهد بود.

۲. نیابتی دانستن ماهیت نمایندگی مجلس در این نظریه، قائلان به آن را همچون هواخواهان نظریه وکالت در مفهوم سنتی، در مسیر چالش با بنیادهای اندیشه سیاسی شیعه قرار خواهد داد؛ زیرا صلاحیت‌ها و اختیارات نمایندگان مجلس شورای اسلامی چه در حوزه تقنین و چه در حوزه نظارت، از جنس اعمال اقتدار و تحمیل اراده نسبت به شهروندان و دیگران ارکان حکومت می‌باشد؛ بنابراین نیابت از شهروندان فقط زمانی راهگشا خواهد بود که مقدمتاً شأنیت تقنین و اعمال هرگونه اقتدار برای تک تک افراد جامعه به عنوان نیابت‌دهندگان به نمایندگان اثبات شده باشد و اینکه موضع بحث را از حقوق خصوصی به عرصه حقوق عمومی منتقل نماییم، صلاحیتی برای مردم در حیطه تقنین و اعمال قدرت عمومی جعل نخواهد نمود؛ بنابراین تا زمانی که صلاحیت مشروعی در اعمال اقتدار و حاکمیت برای شهروندان به اثبات نرسد، امکان واگذاری آن به نمایندگان مجلس وجود نخواهد داشت.

۳. در فرض عقداستن ماهیت نمایندگی مجلس (اعم از مفهوم سنتی یا نوین

وکالت یا هرگونه عقد دیگر)، ملی قلمدادکردن حوزه صلاحیتی نمایندگان مجلس حتی بر پایه آموزه‌های لیبرال دموکراسی صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اگر ماهیت منصب نمایندگی را عقد بدانیم، تبادل عرفی واژه عقد بر گره خوردن دو یا چند دسته اراده بر یکدیگر بر محور انتقال صلاحیت یا تعهد بر انجام تکلیفی دلالت دارد و حدود و ثغور صلاحیت اعطاشده فقط در حیطه اذن صادرشده یا تلاقی اراده‌ای که واقع شده است، خواهد بود. بر این اساس، حتی اگر فرض محالی را تصور کنیم، مبنی بر اینکه اعطای نیابت از سوی شهروندان برای نمایندگان جعل صلاحیت می‌نماید، آنگاه قلمرو الزام‌آور آثار ناشی از این عقد فقط به طرفین آن محدود خواهد بود؛ بنابراین حتی در این فرض نیز هیچ منشأ الزام‌آوری برای آن دسته از شهروندانی که در فرایند انتخابات شرکت ننموده‌اند تا اعطای نیابت نمایند، وجود نخواهد داشت.

ممکن است به نقد اخیر چنین پاسخ داده شود که با پردازش نظریه حاکمیت ملی، دیگر حاکمیت حق فرد شهروندان نخواهد بود تا اگر فردی از واگذاری آن به نمایندگان اجتناب ورزید، مشروعیتی در اعمال اقتدار و جعل هنجارهای قانونی نسبت به او وجود نداشته باشد، بلکه حاکمیت حق یک ملت به مثابه یک کل انتزاعی است؛ به همین دلیل وقتی اکثریت شهروندان در فرایند انتخابات شرکت نموده و نمایندگانی را تعیین نمایند، می‌توانیم بگوییم ملت (و نه فرد شهروندان) به واسطه انتخابات نمایندگان خود را تعیین نموده و طرف عقد با این نمایندگان قرار گرفته است؛ بنابراین همه شهروندان حتی آنها که در فرایند انتخابات شرکت نداشته‌اند، از آن جهت که فردی از افراد مفهوم انتزاعی و کلی ملت محسوب می‌شوند، به تمکین از اعمال اقتدار نمایندگان ملزم خواهند بود.

روشن است پاسخ مذکور نیز محل مناقشه خواهد بود؛ زیرا در مبانی اندیشه لیبرال، فردیت افراد و حیثیت انسانی فرد فرد ایشان مبتنی بر آزادی فردی، ملاک و مبنای حق حاکمیت خواهد بود؛ به همین دلیل، انتقال حق حاکمیت از افراد حقیقی به نهاد انتزاعی ملت، ناقض حق فردی و آزادی افراد در هندسه اندیشه لیبرال به نظر می‌رسد. همچنین، هواخواهان نظریه نیابت در نزد ذهن یا نفس خود، مفهوم ملت و انتقال حق حاکمیت از شهروندان به این نهاد را اعتبار نمایند، چه الزامی

برای دیگر افراد مخالف با اعتبار ذهنی ایشان می‌تواند ایجاد نماید، مگر آنکه بگوییم اعتبار مذکور فقط به شرط موافقت همه شهروندان مورد قبول می‌باشد؛ امری که وقوعاً محال و فقدان آن از حیث تحقق فعلی روشن است.

۴. اشکال دیگر اینکه حتی در فرضی که ماهیت نمایندگی را نیابت از سوی مردم قلمداد کنیم، از جهت ماهیت‌شناسی فرایند انتخابات و مقایسه آن با عمل ترجیح و انتخاب به عنوان فرایند روانی حاصل از اجتماع قصد و رضای موجود انتخاب‌گر با چالش مواجه خواهیم شد؛ زیرا امروزه در مباحث فلسفه سیاسی، این دیدگاه که مردم به واسطه رأی‌دادن، وکلا و نمایان خویش را برمی‌گزینند، عمیقاً محل مناقشه و خدشه واقع شده است.

در واقع رضایت امری روانی است که بر نفس موجود صاحب اراده عارض شده، اقناع او را به دنبال دارد؛ بنابراین فرد ضمن تحلیل گزینه‌های موجود براساس منافع و مصالح خود نسبت به امری که برمی‌گزیند، احساس رضایت و همراهی می‌نماید. این حالت را در ادبیات حقوقی با عنوان طیب نفس شناسایی می‌نماییم؛ حال آنکه مشارکت در انتخابات امری متفاوت از انتخاب و قصد نمودن بر خلیجان نفس به دلخواه و خواست افراد می‌باشد؛ زیرا در لحظه گرفتن رأی موجود کنش‌گر صرفاً ترجیح منفعل خود براساس شرایطی که موقعیت اجتماعی بر او بار نموده است، را اعلام می‌نماید، نه اینکه حقیقتاً فردی را برای تصدی منصبی انتخاب کند. به علاوه، مقدمه ضروری انتخاب کردن و گزینش نمودن امری از میان امور موجود، سودمندانگاشتن و هدفمند تصور نمودن آن امر در کارکرد عقل نظری انسان می‌باشد، حال آنکه بر خلاف تأکیدات مکرر و کلیشه‌ای که بر ضرورت هدفمندساختن رأی‌دهندگان تأکید می‌نماید، در عمل چندان نمی‌توان هدفمندی مشخص یا حاکم بودن منطق شایسته‌ای را بر عملکرد رأی‌دهندگان تصور نمود.

در واقع هر رأی‌دهنده به عنوان کنش‌گر سیاسی در موقعیت خاصی که شرایط سیاسی و اجتماعی انتخابات بر ذهن او ایجاد می‌نماید، بنا بر اقتضائاتی که خارج از اراده آزاد او بوده، فقط واکنشی از خود نشان می‌دهد که بیشتر ناشی از احساسات منفعل او می‌باشد تا انتخاب مبتنی بر رضایت‌مندی او. در تأیید این استدلال می‌توان به

نتیجه فرایند رأی‌گیری دقت نمود، در حالی که انجام هر انتخاب در فرایند تصمیم‌گیری حاصل اجتماع قصد و رضای فرد کنش‌گر می‌باشد، به فراهم‌آمدن اقتناع نفس و پذیرش آثار آن انتخاب منجر خواهد شد؛ ولی در فرایندهای انتخاباتی امروز هیچ تلازم و حتی همبستگی عقلی میان رأی‌دادن و راضی بودن یا اقتناع‌داشتن نسبت به نتیجه حاصل از رأی‌گیری حتی در فرض مطابقت اسامی مندرج در تعرفه رأی‌افراد با فهرست پیروزی انتخابات وجود ندارد (مک‌کالوم، ۱۳۸۳، ص ۳۴۴).

۵. در صورتی که اصل را بر صلاحیت و حق افراد در وضع هنجارها و بایدهای رفتاری در عرصه زندگی اجتماعی قرار دهیم، آنگاه دیدگاه مذکور با اصل انحصاری‌دانستن ذات قدرت و پذیرش ماهیت کارکردی تقنین به مثابه ابزاری که در اختیار حکومت می‌باشد تا از این راه افعال ارادی شهروندان را به سوی تأمین اهداف جامعه سیاسی هدایت نماید، تعارض خواهد داشت.

در واقع از دیرباز که بشر به ناچار و برحسب ضرورت یا از سر طبع به زندگی اجتماعی روی آورد و نخستین اجتماعات انسانی شکل گرفت، در این اجتماعات ریاست به کسی تعلق می‌گرفت که قبیله را تشکیل داده، از قدرت بدنی کافی برای اداره اجتماع و تحمیل اقتدار (Authority) خود بر دیگران برخوردار باشد (عالی‌پناه، ۱۳۸۶، ص ۱۱). در عصر جدید نیز صرف نظر از اینکه منشأی زمینی یا الهی، انتخابی یا انتصابی، دموکراتیک یا استبدادی برای حکومت قائل باشیم، در مرحله وضع بایدهای هنجاری و قانونگذاری نسبت به رفتارهای اجتماعی تابعان، تفاوتی وجود نخواهد داشت.

بر این اساس، قانونگذاری به عنوان تجلی سیاست‌گذاری رفتاری برای افراد تشکیل‌دهنده جوامع از صلاحیت‌های ذاتی حکومت بوده و حاکمان با تکیه بر قدرت و اقتداری که در اختیار دارند، در جهت تمشیت امور اجتماعی براساس نظر و دیدگاه خود به قانونگذاری اقدام نموده، اعضای جامعه را بنا بر دیدگاه پذیرفته‌شده در جامعه، در مسیر مطلوب هدایت می‌نمایند؛ بنابراین قوه تقنینیه به عنوان بخشی از حکومت و قانون به عنوان ابزاری در دست حکومت، به منظور هدایت رفتار جوامع بشری قلمداد می‌گردد. از این جهت، هیچ تفاوتی میان حکومت‌های عقیده‌گرا و

منبعث از شریعت‌های الهی با حکومت‌های عرفی و دموکرات‌مآب وجود نخواهد داشت؛ زیرا در حکومت‌های دموکرات‌مآب، اگرچه نمایندگان مجالس قانونگذاری داعیه نیابت از سوی مردم را در قانونگذاری دارند؛ ولی در حقیقت ایشان فقط به نام مردم و به عنوان نمادی از امیال و حوایج مردم قانونگذاری می‌نمایند. بر این اساس، آن‌گونه که در سنای روم باستان متداول بود یا در برخی از مجالس غیرانتخابی امروز جهان متداول است، اعمال صلاحیت به نام و براساس مصالح یا خواست مردم، ملازمه‌ای با داشتن نیابت یا وکالت از سوی ایشان ندارد؛ بنابراین هرچند مجالس تشکیل شده به واسطه برگزاری انتخابات عمومی می‌توانند اقناع و اعتماد عمومی را برای حکومت‌ها کسب نمایند؛ ولی اولاً، ملازمه ضروری میان انتخابی بودن مجالس و تأمین این اقناع وجود ندارد و چه‌بسا بتوان از راه‌های دیگری این مطلوب را تأمین نمود؛ ثانیاً، تعیین فرایند انتخابات با هدف همراه نمودن غایات تقنینی با افکار عمومی مردم الزاماً دلالتی به جعل صلاحیت قانونگذاری برای مردم یا نمایندگان ایشان به خاطر انعقاد فرایندهای انتخاباتی ندارد.

در مقام جمع‌بندی از تحلیل نظریه اخیر می‌توان گفت با توجه به ایرادهای مطرح درباره تبیین ماهیت نمایندگی مجلس بر پایه اندیشه وکالت در مفهوم سنتی آن، برخی از دلبستگان به اندیشه نیابتی دانستن ماهیت این نهاد کوشیده‌اند به جای تدارک پاسخ مناسب برای ایرادهای پیش‌گفته، با ادعای انقلاب موضوع بحث از چهارچوب مباحث حقوق خصوصی به حقوق عمومی، صورت مسئله این ایرادها را پاک‌شده قلمداد نمایند؛ ولی از آنجا که در نظریه جدید نیز ماهیت منصب نمایندگی مجلس را نوعی عقد و به تبع آن منشأ صلاحیت نمایندگان را نوعی نیابت دانسته‌اند، همچنان ایرادهای مطرح نسبت به نظریه پیشین به نظریه جدید نیز وارد می‌باشد. به علاوه طرح موضوع بحث در حیطه دانش حقوق عمومی اگرچه با هدف بهبود جایگاه موافقان در مقابل انتقادهای مخالفان انجام شده است؛ ولی ناخواسته زمینه طرح ایرادهای اساسی بر مبنای بنیادهای دانش حقوق عمومی را فراهم آورده است.

۳. تعمیم و تفویض شئون ولایی، منشأ صلاحیت نمایندگان

برای آنکه بتوانیم تحلیل مناسبی در خصوص دیدگاه فقه شیعه درباره منشأ صلاحیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی داشته باشیم، لازم است بار دیگر کارکردهای مجلس شورای اسلامی را در نظر آوریم. کارویژه‌های مذکور در دو دسته از صلاحیت‌ها طبقه‌بندی می‌شوند؛ «صلاحیت‌های تقنینی» و «صلاحیت‌های نظارتی» که در هر صورت دربردارنده نوعی صلاحیت و اقتدار به منظور خط مشی‌گذاری و هنجارسازی و تحمیل آن بر شهروندان و دیگر ارکان حکومت می‌باشد. به همین دلیل به نظر می‌رسد بهترین تعبیر از کارویژه‌های نظارتی و تقنینی مجلس آن است که گفته شود نوعی اعمال ولایت در ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران هست؛ زیرا ولایت در ادبیات فقهی دلالت بر تسلط، صلاحیت، مشروعیت در صدور حکم و به کارگیری تصمیم و اعمال اقتدار برتر نسبت به دیگری دارد. تعریف مذکور در عبارات ذیل تصریح گردیده است:

«الولاية هي الإمارة والسلطنة على الغير، في نفسه أو ماله أو أمر من أمور» (یزدی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۲)؛

«كون زمام أمر شيء أو زمام شخص بيد شخص آخر بحيث يمكنه التصرف في ذلك الأمر أو في ذلك الشخص متى أراد و شاء» (مدنی تبریزی، ۱۴۰۶، ص ۱۶-۱۷)؛

«إمارة و سلطنته على الغير في نفسه أو ماله أو كليهما، بالأصالة أو بالعرض، شرعاً أو عقلاً» (همان، ص ۱۷)؛

«سلطة مقررّة لشخص تجعله قادراً على القيام بأعمال قانونية تنفذ في حق الغير» (غربال، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۹۶۲).

این در حالی است که از منظر فقه شیعه بنا بر اصل اولی درباره ولایت* (صلاحیت افراد در امر و نهی و اداره امور نسبت به دیگران) آن است که هیچ‌کس بر دیگری سیطره و اقتداری ندارد. انسان‌ها از این نظر با یکدیگر برابرند و هیچ‌کس را بر دیگری امتیاز و برتری

* همچنین، در تعریف ولایت سیاسی نیز گفته شده است: هر جامعه‌ای در بقای خود نیازمند مقامی است که اراده وی فوق اراده‌های افراد بوده و به نگرانی و نگهداری نظامی که در جامعه گسترده شده است، بپردازد ... ما این سمت را ... ولایت می‌نامیم (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۷۲).

نیست و نمی‌توان به استناد توانایی‌های اعطایی یا اکتسابی، به جای دیگران تصمیم گرفت و دیگران را موظف به فرمانبری دانست. فقط در صورتی به این اصل عمل نمی‌شود که دلیلی از کتاب یا سنت بر حق ولایت فردی وجود داشته باشد (حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۵۷ / خمینی، ۱۴۱۸، ص ۱۸ / انصاری، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۵۴۶).

بر این اساس، باید به روشنی به این پرسش اندیشید و به آن پاسخ گفت که با توجه به اینکه در اندیشه فقهی ما جز فرد واجد شئون ولایت شرعی، دیگر افراد هیچ‌گونه اقتدار و مشروعیت در تحمیل اراده خود بر دیگران ندارند، چرا و چگونه است که مجلس شورای اسلامی شرعاً در اعمال قدرت عمومی در جمهوری اسلامی ایران مجاز شناخته شده است؟ در واقع پرسش اصلی آن است که صلاحیت مجلس شورای اسلامی در اعمال اقتدار نسبت به شهروندان و دیگر ارکان حکومت به چه مبنای شرعی توجیه و تبیین می‌گردد؟

به نظر می‌رسد در مسیر پاسخ به این پرسش لازم است بحث از مبنای مشروعیت حکومت اسلامی در عصر غیبت و مبنای الزام شهروندان به تبعیت از این حکومت را در دستور کار قرار دهیم و پس از تبیین آن، منشأ صلاحیت مجلس و نمایندگان آن را به عنوان رکنی از ارکان حکومت اسلامی تحلیل نماییم.

مشهور فقها و اندیشمندان شیعه معتقدند شارع مقدس در عصر غیبت برای فقیه جامع‌الشرایط ولایت عام سیاسی را قرار داده؛ به همین دلیل گفته شده است: «ولایت از جانب شارع مقدس و علی‌الاطلاق است که به پیامبر و ائمه علیهم‌السلام تفویض شده و از سوی ایشان برای عصر غیبت و درباره امور عمومی و مصالح عامه از جمله حاکمیت و قضاوت به فقهای واجد شرایط واگذار شده است» (معرفت، ۱۳۷۶، ص ۲۸)؛ بنابراین پیروی از فقیه تا زمانی که مستظهر به شرایط و صفات شرط‌شده برای ولایت باشد، در واقع، پیروی از امام معصوم و مخالفت با او مخالفت با امام معصوم است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۶-۲۰ / طاهری خرم‌آبادی، ۱۳۶۲، ص ۱۴).

البته ممکن است گفته شود این تقریر به نظریه ولایت انتصابی فقیه مربوط است، در حالی که در کنار نظریه ولایت انتصابی فقیه، نظریه ولایت انتخابی و نقش داشتن بیعت مردم در فرایند ایجاد مشروعیت برای ولی فقیه نیز در میان برخی فقها مطرح

است. بر این اساس، نباید به استناد یک نظریه فقهی دارای بدیل (هرچند به دلیل آن نظری غیرمشهور باشد)، مدعی تحلیل منشأ صلاحیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی در چهارچوب مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران گردید.

به این اشکال می‌توان چنین پاسخ گفت: اولاً، منصرف از راست‌آزمایی و مناقشه در صحت نظریه ولایت انتخابی، آنچه در بحث حاضر مؤثر به نظر می‌رسد آنکه میان نظریه ولایت انتصابی و ولایت انتخابی فقیه، هیچ تفاوتی از جهت قلمرو شئون تقنینی فقیه حاکم در عصر غیبت و ممنوعیت افراد دیگر در اعمال اقتدار قانونگذاری در جامعه به استناد اصل عدم ولایت وجود ندارد؛ بنابراین حتی اگر نظریه ولایت انتخابی را ملاک عمل قرار دهیم، بی‌شک باز هم صلاحیت تقنین و قانونگذاری در جامعه اسلامی از شئون فقیه حاکم خواهد بود و ادعای نیابت‌دادن مردم به نمایندگان مجلس برای قانونگذاری در نظامی که مبتنی بر شئون ولایی ولی فقیه مشروعیت یافته، مناقشه‌برانگیز و محل تأمل خواهد بود.*

* ممکن است این اشکال با دو ادعای دیگر درباره زمینی بودن منشأ ولایت فقیه جامع‌الشرایط به استناد نظریه ولایت انتخابی و پذیرش نظریه ولایت انتخابی در قانون اساسی همراه باشد که البته ارتباط مستقیمی با موضوع پژوهش حاضر ندارد؛ ولی از جهت تکمیل پاسخ به آنها نیز اشاره می‌گردد: اولاً، شایسته نیست به این استناد که در نظریه ولایت انتخابی بیعت مردم با فقیه جامع‌الشرایط از شروط مشروعیت یافتن ولایت قلمداد شده، زمینی بودن منشأ ولایت فقیه حاکم را برداشت نمودن چه آنکه در این نظریه نیز منشأ مشروعیت آسمانی و مستظهر به جعل خداوند برای فقهای جامع‌الشرایط در عصر غیبت است. البته با این قید که شارع مقدس حکم به شرطیت بیعت مردم در مشروعیت یافتن ولایت فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت نموده است؛ ثانیاً، با تمسک به برخی الفاظ و عبارات که البته استشهادهای متعارض نیز برای آنها در نصوص قانون اساسی وجود دارد، نباید مدعی قضاوت صددرصد درباره اینکه کدام نظر در فرایند تصویب قانون اساسی مدنظر بوده است، شد؛ زیرا اگر بخواهیم صادقانه به این مسئله بنگریم، باید بپذیریم اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی دارای نگرش یکسانی درباره این مسئله نبوده‌اند و هریک از ایشان با توجه به پیش‌فرض‌ها و زمینه‌های فکری خود در فرایند تصویب اصول مربوطه اقدام به اعلام رأی می‌نموده‌اند و از آنجا که به موجب آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان، بررسی نهایی قانون اساسی تصویب اصول نیازمند حد نصاب بسیار بالای دو سوم آرای کل (و نه حاضران) نمایندگان بوده است؛ لاجرم متن اصول پیشنهادی به گونه‌ای نگارش می‌یافته است که بتواند تا جای امکان از ورود به مناقشات نظری میان نمایندگان مصون مانده و آرای حداکثری نمایندگان با تفکرات مختلف را جلب نماید. البته باید توجه داشت با مراجعه به مجموعه صورت مشروح مذاکرات مجلس، بررسی نهایی قانون اساسی و شورای بازنگری

بر اساس مطالب پیش گفته صرف اینکه اشخاصی بر اثر رأی برخی افراد، منصب یا مناصبی را در دست گیرند، مجوز شرعی وضع قانون و اعمال محدودیت و امر و نهی را برای ایشان ایجاد نمی کند و نیز رأی دهندگان و سایر افراد الزام شرعی به اعتنا و تبعیت از فرمان ها و مصوبات آنان را ندارند، مگر آنکه صلاحیت قانونگذاری و امر و نهی از ناحیه کسی که صاحب ولایت شرعی است، به آنان تفویض شده باشد (واعظی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۸)؛ بنابراین مشروعیت مجلس قانونگذاری مانند دیگر نهادها در نظام ولایی (اعم از انتخابی یا انتصابی) به رأی ولی امر مسلمانان موقوف خواهد بود (نوری و نصر اصفهانی، ۱۳۷۸، ص ۴۳۹).

بر این اساس، فقط فقیه جامع الشرایط است که پس از به دست گرفتن زمام امور، صلاحیت* وضع بایدها و نبایدهای عام یا خاص را همچون دیگر شئون حکومتی از جمله نصب قضات محاکم و صدور فرامین اجرایی یا نصب مقامات اجرایی را البته مستند به احکام و موازین شرعی دارا می باشد؛ ولی با توجه به گستردگی قلمرو موضوعات در صلاحیت حکومت های امروزی و پیچیده شدن امور، لازم است ولی فقیه صلاحیت های خود را به صورت ساختارمند و در قالب ارکان گوناگون حکومتی اعمال نماید.

بر این اساس، قانون اساسی به مثابه منشور حکومت اسلامی و سند تأسیس نهادها

قانون اساسی و تألیفات و آثار علمی اعضای این دو مجلس و در نهایت توجه به نظر فقهی و عملکرد حضرت امام خمینی در سال های پیش و پس از انقلاب اسلامی، به نظر می رسد می توان با اندکی اغماض از برخی نظرات مخالف از مبنا قرار گرفتن نظریه ولایت انتصابی فقیه در نظام جمهوری اسلامی ایران دفاع نمود. با این حال، در حال حاضر مقام بحث چنین اقتضایی را ندارد؛ بنابراین به نظر می رسد در بحث حاضر و در سایر مواردی که پرداختن به مباحث حقوق اساسی منوط به تعیین نظریه مبنا قرار گرفته، درباره ولایت فقیه باشد، گریزی از این بحث نخواهد بود که برای سامان دادن به مباحث علمی و احتراز از بحث های تکراری، نظریه ای را که مشهور فقهای شیعه بوده و مقبولیت بیشتری در میان اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی و شورای بازنگری این قانون داشته است، انصب و مطابق با مبانی اندیشه سیاسی شیعه بدانیم و آن را به عنوان اصل موضوعه پژوهش برگزینیم.

* در تعریف صلاحیت گفته شده است:

«شایسته بودن، اهلیت داشتن، شایستگی، سزاواری، اهلیت» (معین، ۱۳۷۹، ص ۲۱۵۹).

«اختیار و استحقاق اقدام در امری که قانون معین کرده است» (لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۵۵).

و مناصب عمومی و تعیین‌کننده صلاحیت‌های آنها پس از تدوین و تهیه اولیه به وسیله خبرگان و معتمدان، به واسطه تنفیذ ولیّ فقیه، مشروعیت می‌یابد و پس از کسب آرای عمومی مردم، مقبولیت لازم در جامعه اسلامی را نیز به دست می‌آورد. البته بنا بر برخی قرائت‌ها از نظریه ولایت انتخابی تنفیذ ولیّ فقیه و آرای موافق مردم مجموعاً مشروعیت قانون اساسی را تشکیل خواهند داد؛ بنابراین بر مبنای نظریه ولایت فقیه، خواه به قرائت انتصابی آن و خواه به قرائت انتخابی آن، تنفیذ متن تدوین‌شده قانون اساسی به وسیله ولیّ فقیه نه یک عمل تشریفاتی، بلکه این تنفیذ* مبنای تسری شئون ولایی ایشان به ارکان و نهادهای حکومتی در حدود صلاحیت مقرر برای ایشان در قانون اساسی می‌باشد.**

در این منظومه حکومتی به موجب اصل ۵۸ قانون اساسی مقرر گردیده است: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی*** است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود» (اصل ۵۸ قانون اساسی). همین‌گونه است سایر اصولی که صلاحیت‌ها و اختیاراتی اعم از تقنینی و نظارتی برای مجلس شورای اسلامی مقرر نموده‌اند؛ بنابراین می‌توان استدلال کرد که مجلس شورای اسلامی نهادی متشکل از منتخبان ملت می‌باشد که به عنوان رکن تقنینی حکومت اسلامی به واسطه تنفیذ قانون

* در هندسه اندیشه ولایت مطلقه فقیه، در واقع قانون اساسی به منزله منشوری است که به منظور انتظام امور و نهادینه‌سازی اعمال حکومت در جامعه اسلامی به وسیله خبرگان مورد وثوق ولیّ فقیه و ملت بنا بر ارزش‌های اسلامی و ایرانی تنظیم شده است که این سند اعتبار حقوقی خود را از تنفیذ ولیّ فقیه اخذ نموده است (نوعی از احکام حکومتی در مفهوم عام کلمه می‌باشد) و نفوذ اجرایی خود را با استظهار به آرای عمومی ملت کسب نموده است.

** اینکه قانون اساسی و مفاد آن بودن تنفیذ ولیّ فقیه نافذ نیست و برای شهروندان و مسئولان الزامی ایجاد می‌نماید، منحصر به اقتضائات نظریه ولایت انتصابی نیست، بلکه در چهارچوب نظریه ولایت انتخابی نیز نهادها و ارکان حکومت باید صلاحیت خود را به اتکای تسری شئون ولایی فقیه جامع‌الشرایط انتخاب شده، کسب نمایند که این تسری و تفویض به صورت نظام‌مند به واسطه تنفیذ قانون اساسی به وسیله ولیّ فقیه انجام می‌پذیرد.

*** در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸، نام این نهاد «مجلس شورای ملی» مقرر گردیده بود؛ ولی به دنبال مطالبه عمومی جامعه، مجلس شورا در قانون تعیین نام مجلس در ۱۳۵۹/۴/۳۱ و به موجب نخستین مصوبه خود، نام این نهاد به «مجلس شورای اسلامی» تغییر یافت و در بازنگری قانون اساسی نام این نهاد در متن قانون اساسی نیز اصلاح گردید.

اساسی از سوی ولیّ فقیه اعتبار شده است؛ بنابراین ماهیت این نهاد نیز همچون دیگر نهادها در نظام اسلامی کارگزاری ولایت می‌باشد.

نمایندگان در هر مورد پس انجام بحث‌ها و بررسی‌های لازم درباره هر یک از لوایح و طرح‌ها بهترین راه حل را پیشنهاد می‌کنند. طرح پیشنهادی مزبور اگر به تصویب و امضای رهبر یا نهاد منصوب از سوی ایشان برسد، جنبه قانون خواهد یافت و در غیر این صورت اعتبار قانونی ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۳-۱۶۴). دیدگاه مذکور را کم و بیش با اندکی تفاوت در دیدگاه علامه نائینی به عنوان یکی از فقهای مشروطه خواه می‌توان ملاحظه نمود. به عقیده ایشان در فصل چهارم کتاب تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملته برخلاف دیدگاه اهل تسنن که داشتن نمایندگی از سوی مردم برای قانونگذاری مجلس شورا کفایت می‌کند، در دیدگاه شیعه با توجه به اینکه قانونگذاری منحصراً در صلاحیت امام معصوم و در عصر غیبت از جمله شئون فقیه جامع‌الشرایط می‌باشد؛ پس شرط اعتبار مجلس شورای ملی، اذن مجتهد نافذالحکومه و تنقیح و تنفیذ آرای نمایندگان به وسیله عده‌ای از مجتهدان عادل و عالم به سیاست می‌باشد (نائینی، ۱۳۲۸، ص ۴۲).

بر این اساس، منشأ جعل صلاحیت و مشروعیت اعمال نمایندگان مجلس به گونه فردی یا جمعی همچون دیگر مقامات قوای مجریه و قضائیه، قانون اساسی است؛ زیرا این قانون به واسطه تنفیذ ولیّ فقیه زمان، مشروعیت یافته، مجرای تسری شئون ولایی رهبری به دیگر مقامات و نهادهای حکومتی می‌باشد. در این هندسه فکری آرای عمومی مردم فقط سازوکاری متفاوت و بدیع در برگزیدن کارگزاران نظام اسلامی در قوه مقننه می‌باشد؛ ولی منشأ صلاحیت‌های نمایندگان، نیابت از رأی‌دهندگان به ایشان نخواهد بود.

این تقریر همان دیدگاهی است که به وسیله یکی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی در خلال صورت مذاکرات این شورا نیز مورد اشاره و تأکید قرار گرفته، مخالفتی نیز از سوی دیگر اعضا ابراز نشده است:

این جور نیست که افرادی که نماینده انتخاب می‌کنند، نمایندگان وکلای آنها باشند و اینها موکلین باشند و بحث از باب وکالت باشد و واگذاری اختیارات باشد! این‌طور

نیست؛ بنابراین ما از نظر حقوقی دقیقاً می‌بینیم که کمترین آثار باب وکالت در باب رأی‌دادن به افراد و کسانی که رأی می‌گیرند و نصاب لازم را می‌آورند و به مجلس می‌روند وجود ندارد؛ یعنی مطابق هیچ‌یک از قواعد حقوقی نمی‌تواند بگوید که نماینده مجلس وکیل است و یا کسی که رأی داده است، موکل است؛ با هیچ‌یک از قواعد تطبیق نمی‌کند (یزدی، ۱۳۸۱، ص ۴۰۸).

براساس مطالب پیش‌گفته، منشأ اعطای صلاحیت‌های تقنینی و نظارتی مجلس شورای اسلامی و نمایندگان، مفاد اصول قانون اساسی بوده و انتخابات و برگزیده شدن ایشان به وسیله مردم هیچ‌گونه نقشی در شکل‌گیری صلاحیت‌های این نهاد ندارد. با این حال نباید فراموش کرد این دیدگاه به هیچ‌عنوان از اهمیت کارکردی و جایگاه نهاد انتخابات مخصوصاً در فرایند تعیین نمایندگان مجلس شورای اسلامی نمی‌کاهد؛ زیرا انتخابات باعث ایجاد شادابی و نشاط سیاسی در میان مردم از جهت شکل‌گیری احساس مسئولیت در قبال نظام سیاسی و تلاش برای اصلاح نواقص و کاستی‌ها و تبدیل وضعیت موجود به وضعیت احسن می‌گردد، ضمن آنکه روی دیگر سکه آثار برگزاری انتخابات ایجاد حُسن اقتناع‌پذیری بیشتر در میان شهروندان در برابر قوانین مصوب مجلس و همکاری در فرایند اجرای قوانین خواهد بود.

با این حال نباید فراموش کرد اگرچه نظریه پیش‌گفته به جهت ابتنا بر بنیادهای اندیشه سیاسی شیعه از یک سو و مطابقت با دیدگاه‌های نوین مطرح در حوزه فلسفه سیاسی از سوی دیگر با تعارضات و تناقضات ماهوی کمتری در مسیر تبیین و توجیه نظام تقنینی در جامعه اسلامی مواجه است؛ ولی این نظریه نیز همچون بسیاری دیگر از دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مطرح درباره تبیین الگوی حکومت اسلامی با چالش‌ها و نارسایی‌هایی در چهارچوب وضع موجود نظام حقوقی ما و واقعیت‌های جوامع سیاسی امروزی مواجه است.

به نظر می‌رسد در صورتی که به طور اطلاق به کارگزاری حکومت اسلامی به مثابه ماهیت منصب نمایندگی مجلس قائل باشیم، به دیدگاهی قائل شده‌ایم که در تعارض با ظاهر برخی اصول قانون اساسی قرار می‌گیرد؛ زیرا در متن سوگند نمایندگان مندرج

در اصل ۶۷ قانون اساسی،* ماهیت مسئولیت و وظیفه نمایندگان، انجام وکالت از سوی ملت تقریر شده است.

ممکن است در جهت توجیه این تعارض ادعا کنیم می‌توان با ارائه تفسیری کل‌گرایانه ماهیت مجلس شورای اسلامی را به عنوان نهادی اعتباری در قانون اساسی و رکنی حکومتی با ماهیتی ولایی قلمداد کرد؛ ولی اعضای این نهاد را با توجه به اهمیت نقشی که نمایندگان مجلس ایفا می‌نمایند و با توجه به دلالت الفاظ مندرج در قانون اساسی ماهیتاً وکلایی ملت در انجام وظایف اعطاشده از سوی ولی فقیه محسوب کرد؛ بنابراین می‌توان گفت ولی فقیه، قانونگذاری در حکومت اسلامی را در چهارچوب موازین شرعی به مجموع نمایندگان مردم به مثابه یک نهاد حکومتی واگذار نموده‌اند.

با این حال، به نظر می‌رسد پاسخ پیش‌گفته تماماً رافع ایراد نباشد؛ زیرا به هر حال در قانون اساسی در اصول متعددی صلاحیت‌ها و اختیاراتی برای نمایندگان از جهت فردی و یا برخی صلاحیت‌ها برای جمع اندکی از ایشان نیز به رسمیت شناخته شده است (اصول ۶۹، ۸۵، ۸۶ و ۸۹ قانون اساسی)، مگر آنکه پاسخ خود را چنین تکمیل کنیم که بنا بر نص بعضی از نصوص قانون اساسی از جمله اصول ۶۹، ۸۵، ۸۶ و ۸۹ صلاحیت‌هایی برای فرد فرد نمایندگان یا جمعی از ایشان نیز از سوی ولی فقیه جعل و اعتبار شده است؛ به همین دلیل، اگرچه افراد مذکور علی‌الاصول نمایندگان منتخب مردم از حیث فردیت خود می‌باشند؛ ولی رهبر جامعه اسلامی برخی از صلاحیت‌ها و

* اصل ۶۷ ق.ا.: نمایندگان باید در نخستین جلسه مجلس به ترتیب زیر سوگند یاد کنند و متن قسم‌نامه را امضا نمایند:

بسم الله الرحمن الرحيم

من در برابر قرآن مجید، به خدای قادر متعال سوگند یاد می‌کنم و با تکیه بر شرف انسانی خویش تعهد می‌نمایم که پاسدار حریم اسلام و نگاهبان دستاوردهای انقلاب اسلامی ملت ایران و مبانی جمهوری اسلامی باشم. ودیعه‌ای را که ملت به ما سپرده، به عنوان امینی عادل پاسداری کنم و در انجام وظایف وکالت، امانت و تقوا را رعایت نمایم و همواره به استقلال و اعتلای کشور و حفظ حقوق ملت و خدمت به مردم پای‌بند باشم. از قانون اساسی دفاع کنم و در گفته‌ها و نوشته‌ها و اظهارنظرها، استقلال کشور و آزادی مردم و تأمین مصالح آنها را مد نظر داشته باشم.

نمایندگان اقلیت‌های دینی این سوگند را با ذکر کتاب آسمانی خود یاد خواهند کرد. نمایندگانی که در جلسه نخست شرکت ندارند، باید در نخستین جلسه‌ای که حضور می‌یابند، مراسم سوگند را به جای آورند.

اختیارات را با تنفیذ این اصول به ایشان واگذار نموده است.

با این حال، نکته قابل ملاحظه‌ای که همچنان باقی خواهد ماند آنکه اولاً، سخت می‌توان اصل اعطای وکالت در فرایند انتخابات را اثبات نمود؛ به خصوص که اکنون در مباحث اندیشه سیاسی نیز فرض اعطای وکالت در فرایند انتخابات عمیقاً محل مناقشه به نظر می‌رسد؛ ثانیاً، در فرضی که از این ایراد نیز چشم‌پوشی نماییم، با ایراد دیگری دست به گریبان خواهیم بود و آن اینکه اگر منشأ همه صلاحیت‌های مجلس و نمایندگان، شئون ولایی نظام اسلامی می‌باشد، پس موضوع وکالت اعطایی از سوی مردم چه می‌تواند باشد؟

به نظر می‌رسد حق آن است که بپذیریم به کاربردن لفظ وکیل و وکالت در قانون اساسی برای نمایندگان مجلس با توجه به اقتضائات و مبانی شرعی حاکم بر مسئله تقنین در چهارچوب مباحث فقهی و دقایق و دقت نظرهای فلسفه سیاسی مطابق مباحث نوین این دانش، با اندکی مسامحه همراه بوده، لازم است در فرصت‌های احتمالی آینده برای اصلاح و بازنگری در قانون اساسی عبارات صحیح‌تر و شفاف‌تری برای اصول مذکور به کار گرفته شود. با این حال، تا زمانی که چنین مهمی حاصل نشده، به نظر می‌رسد بهترین راهکار با توجه به ضرورت ارائه تفسیر و فهم منسجم از اصول قانون اساسی آن است که در جهت رفع تناقضات و چالش‌های تئوریک احتمالی از جهت تعارض سازوکارهای حکومتی با مبانی جمهوری اسلامی، استدلال نماییم که اقتضائات و مبانی شرعی نظام جمهوری اسلامی و مباحث نوین فلسفه سیاست ما را از معنای اصطلاحی واژه وکالت که در مورد نمایندگان مجلس شورای اسلامی در قانون اساسی تصریح شده، منصرف ساخته و انصب آن است که با توجه به ظرفیت معناشناسی لغوی واژه وکالت به مثابه اعتمادکردن و تکیه‌نمودن (معلوف، ۱۳۶۲، ص ۹۱۶)، وکالت نمایندگان مجلس از سوی مردم به مثابه کسب‌نمودن اعتماد مردم و تلاش برای تبدیل شدن به نقطه اتکا و امید ایشان در تمشیت امور تقنینی و نظارتی کشور دانسته شود. بر این اساس، همانند دیگر مقامات و مناصب انتخابی همچون ریاست جمهوری، وصف منتخب ملت بودن نمایندگان مجلس را وصف عنوانی ایشان و نه منشأ جعل صلاحیت‌هایشان قلمداد می‌نماییم.

نتیجه

با توجه به مطالب این نوشتار، می‌توان پذیرفت نظریاتی که نیابت از ملت یا فرد فرد شهروندان را منشأ صلاحیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی دانسته‌اند، عمیقاً محل مناقشه بوده، به خصوص آن هنگام که این نظرات را از جهت انسجام درونی آنها و نواقص و کاستی‌هایشان از یک سو و تعارض با بنیاد های اندیشه سیاسی شیعه از سوی دیگر مورد توجه قرار دهیم.

بر اساس نکات پیش گفته به نظر می‌رسد برخلاف نظر مشهور در میان حقوقدانان، اگر بخواهیم اقتضائات دیدگاه شیعه و مبانی جمهوری اسلامی ایران را در این نوشتار در چهارچوب نظریه ولایت مطلقه فقیه به عنوان یک اصل موضوعه پژوهش درباره مبنای مشروعیت، صلاحیت و اقتدارات قوه مقننه مد نظر قرار دهیم، آنگاه گریزی نخواهد بود جز اینکه صلاحیت و مشروعیت مجلس شورای اسلامی را ناشی از شئون ولایی نظام اسلامی قلمداد نماییم که به واسطه نصوص قانون اساسی مورد تنفیذ ولی فقیه به مجلس واگذار گردیده است. بر این مبنا مجلس شورای اسلامی، جایگاه خبرگان و کارشناسان آگاهی است که در فرایند انتخابات مورد اعتماد مردم قرار گرفته‌اند تا بر اساس شئون تقنینی و نظارتی واگذار شده به نهاد مجلس شورای اسلامی و با توجه به ضرورت های زیستی و ارزش های اجتماعی و در چهارچوب موازین شریعت به اعمال صلاحیت های محوله اقدام می‌نمایند.

با این حال، باید توجه داشت به رغم آنکه منشأ صلاحیت تقنینی و نظارتی نمایندگان مجلس شورای اسلامی، تسری شئون ولایی ولی فقیه به این نهاد می‌باشد. به نظر می‌رسد تعیین فرایند انتخابات که مجرای برای انتخاب دوره ای کارگزاران حکومت در قوه مقننه می‌باشد، بهترین روش برای تعیین این بخش از کارگزاران نظام اسلامی بوده است؛ زیرا باعث می‌شود ضمن آنکه مجرای باز و بدون محدودیت برای معرفی کارشناسان و خبرگان مردمی برای حضور در این عرصه خدمت‌رسانی فراهم گردد، مسئله مسئولیت پذیری سیاسی مردم، ایجاد حس تأثیر گذاری در جریان‌سازی تقنینی و در نتیجه اقناع پذیری بیشتری برای تن دادن به اجرای قوانین و در نهایت توجه به حوایج و اقتضائات زیستی و ارزشی مردم در فرایند قانونگذاری نیز محقق گردد.

منابع

۱. آربلاستر، آنتونی؛ دموکراسی؛ ترجمه حسن مرتضوی؛ چ ۱، تهران: آشتیان، ۱۳۷۹.
۲. آرنت، هانا؛ انقلاب؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱.
۳. انصاری، مرتضی؛ المکاسب؛ چ ۱، قم: مجمع‌الفکر الاسلامی، ۱۴۲۰ق.
۴. بشیریه، حسن؛ آموزش دانش سیاسی؛ تهران: انتشارات نگاه معاصر، ۱۳۸۲.
۵. پرادل، ژان؛ تاریخ اندیشه‌های کیفری؛ ترجمه علی نجفی ابرندآبادی؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
۶. جعفر پیشه‌فرد، مصطفی؛ مفاهیم اساسی نظریه ولایت فقیه؛ چ ۱، قم: دبیرخانه خبرگان رهبری، ۱۳۸۰.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق؛ ج ۵، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۸.
۸. جوادی آملی، عبدالله؛ فلسفه حقوق بشر؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۹. —؛ ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت؛ چ ۱، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۸.
۱۰. جونز، و.ت.؛ خداوندان اندیشه سیاسی؛ ترجمه علی رامین؛ ج ۲، چ ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۱۱. حائری یزدی، مهدی؛ حکمت و حکومت؛ لندن: نشر شادی، ۱۹۹۴م.
۱۲. حبیب‌نژاد، سیداحمد؛ «ماهیت نمایندگی با تکیه بر مفاهیم اسلامی — فقهی»؛ فصلنامه فقه و حقوق؛ ش ۸، بهار ۱۳۸۵، صص ۱۲۵-۱۴۸.
۱۳. حسینی شیرازی، سیدمحمد؛ الفقه؛ چ ۷، قم: دارالعلوم، ۱۴۰۷ق.
۱۴. حسینی مراغه‌ای، سیدمیرعبدالفتاح؛ العناوین؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۵. حلی (علامه)، حسن بن یوسف؛ تذکرة الفقهاء؛ ج ۱۵، قم: نشر مؤسسه آل‌البتیت

- لاحیاء، ۱۴۲۷ق.
۱۶. حلی (محقق)، نجم‌الدین جعفر بن حسن؛ **شرائع الاسلام**؛ چ ۳، قم: نشر دارالمهدی، ۱۴۰۳ق.
۱۷. خالدی، محمود؛ **نظام الشوری فی الاسلام**؛ چ ۱، اردن: مکتبة الرسالة الحدیثة، ۱۴۰۶ق.
۱۸. خطیب، عبدالکریم؛ **الخلافة والامامة**؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۹۵ق.
۱۹. خمینی، سیدروح‌الله؛ **الاجتهاد والتقلید**؛ چ ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق.
۲۰. —؛ **الرسائل**؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۴۳.
۲۱. —؛ **تحریر الوسیلة**؛ ترجمه علی اسلامی؛ چ ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸.
۲۲. —؛ **صحیفه امام**؛ چ ۱۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۲۳. دلیر، بهرام؛ «فقه و نمایندگی»؛ **مجله علوم سیاسی**؛ قم: دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، ش ۴۷، پاییز ۱۳۸۸، ص ۳۱-۵۲.
۲۴. دهخدا، علی‌اکبر؛ **لغت‌نامه**؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۲۵. رنی، آستین؛ **حکومت**؛ ترجمه سازگار؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۲۶. روسو، ژان ژاک؛ **قرارداد اجتماعی**؛ ترجمه مرتضی کلانتریان؛ چ ۳، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۹.
۲۷. سالیوان، راجر؛ **اخلاق در فلسفه کانت**؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند؛ تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
۲۸. **صورت مشورح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی**؛ چ ۲، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱.
۲۹. طاهری خرم‌آبادی، سیدحسن؛ **ولایت فقیه و حاکمیت ملت**؛ چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۳۰. طباطبایی یزدی، محمدکاظم؛ **عروة الوثقی**؛ قم: مکتبة الداوری، ۱۳۷۸.

۳۱. طباطبایی، محمدحسین؛ بررسی های اسلامی؛ شرح سیدهادی خسروشاهی؛ ج ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۳۲. طوسی، محمد؛ المبسوط؛ قم: مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، [بی تا].
۳۳. عالی پناه، علیرضا؛ «تبارشناسی عدالت حقوقی»؛ مجله معارف اسلامی و حقوق؛ ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، صص ۵-۴.
۳۴. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین؛ الروضة البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیة؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۳۵. غربال، محمدشفیق؛ الموسوعة العربیة المیسرة؛ بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۱ق.
۳۶. فون هایک، فریدرش؛ قانونگذاری و آزادی؛ ج ۱، تهران: نشر طرح نو، ۱۳۸۰.
۳۷. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل؛ بایسته های حقوق اساسی؛ ج ۱، تهران: مؤسسه نشر یلدا، ۱۳۷۳.
۳۸. —؛ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی؛ ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۳۹. کاتوزیان، ناصر؛ مبانی حقوق عمومی؛ تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷.
۴۰. کانت، ایمانوئل؛ فلسفه حقوق؛ ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی؛ تهران: انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۰.
۴۱. کدخدایی، عباسعلی؛ جزوه دستنویس تقریرات درس حقوق اساسی تطبیقی در دانشگاه تهران؛ بی نا، ۱۳۸۸.
۴۲. لاک، جان؛ نامه ای در باب تساهل؛ ترجمه کریم شیرزاد گلشاهی؛ تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
۴۳. مدنی تبریزی، یوسف؛ الارشاد إلى ولاية الفقیه؛ قم: [بی نا]، ۱۴۰۶ق.
۴۴. مصباح یزدی، محمدتقی؛ حقوق و سیاست در قرآن؛ به کوشش محمد شهرابی؛ قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۷.
۴۵. معرفت، محمدهادی؛ «شایستگی زنان برای قضاوت و مناسب رسمی»؛ فصلنامه حکومت اسلامی؛ قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ش ۶، تابستان

- ۱۳۷۶، ص ۳۹-۵۱.
۴۶. معلوف، لويس؛ المنجد؛ چ ۱، تهران: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۲.
۴۷. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۴۸. مک کالوم، جرالديسی؛ فلسفه سیاسی؛ ترجمه بهروز جندقی؛ چ ۱، قم: انتشارات کتاب طه، ۱۳۸۳.
۴۹. منتظری، حسینعلی؛ دراسات فی ولایة الفقیه؛ قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۹ق.
۵۰. میل، جان استوارت؛ حکومت انتخابی؛ ترجمه علی رامین؛ چ ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶.
۵۱. نائینی، محمدحسین؛ تنبیه الامة تنزیه الملة؛ چ ۲، تهران: [بی نا]، ۱۳۲۸ق.
۵۲. نجفی اسفاد، مرتضی و فرید محسنی؛ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ تهران: انتشارات الهادی، ۱۳۷۹.
۵۳. نجفی، محمدحسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام؛ تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۴.
۵۴. نوری، محمد و علی نصر اصفهانی؛ حکومت اسلامی در فقه شیعه؛ تهران: کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی، ۱۳۷۸.
۵۵. هاشمی، سیدمحمد؛ حقوق اساسی؛ تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۹.
۵۶. هدایت نیا، فرج الله؛ «ریاست جمهوری زنان»؛ کتاب زنان؛ ش ۳۱، بهار ۱۳۸۵، ص ۲۶-۶۰.
۵۷. واعظی، احمد؛ حکومت اسلامی؛ چ ۱، قم: انتشارات مسامیر، ۱۳۸۰.